

کتاب شاخه درسیا حفل ...



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

۱۳۴۴-۱۳۵۷

علی میرزائی



سرشناسه : میرزائی، علی، ۱۳۲۸ -

عنوان و نام پدیدآور : یک شاخه در سیاهی جنگل...: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷ / علی میرزائی.

مشخصات نشر : تهران : نگاره آفتاب، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری : ۲۶۰ص: مصور (بخشی رنگی)؛ ۲۱×۱۴×۵/۵ س.م.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۵۳۲۰-۱

وضعیت فهرست نویسی : فیا

داشت : نمایه.

عنوان : کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷.

موضوع : کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

موضوع : Institute for the Intellectual Development of Children & Young Adults

رده بندی دکره : ۳۲۶۰

رده بندی دیویی : ۳۶۹/۰۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۹۱

نشر : نگاره آفتاب

نشر نگاره آفتاب: تهران: احمد قصیر، خیابان ۱۹، شماره ۱۸، واحد ۹

تلفن / نماب : ۸۸ ۷۱ ۰۵۲، ۸۸ ۷۱ ۶۸ ۱۲

ISBN 978-964-45320-1-1

یک شاخه در سیاهی جنگل...

(کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷)

علی میرزائی

طراح گرافیک و صفحه‌آرا: مزدک نصیری

حروف‌نگار: مینا خیرخواه

چاپ نخست: پاییز ۱۳۹۹

لیتوگرافی: باران

چاپ و صحافی: پژمان

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۷۰'۰۰۰ تومان

فهرست

- ۱۱ نخستین عشق
- ۱۳ دیباچه
- ۱۷ گفت‌وگو با تاریخ
- ۴۱ من به کانون مدیونم
(گفت‌وگوی گردانندگان سایت «سبک» با علی میرزائی)
- ۵۷ دچار وهم و خیال نبودم
(گفت‌وگوی علی میرزائی با لیلی امیرارجمند)
- ۷۱ یک شاخه در سیاهی جنگل...
(گفت‌وگوی رجبعلی مختارپور با علی میرزائی)
- ۱۳۳ کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
(گفت‌وگوی ابوالفضل نجاری با علی میرزائی)
- ۲۱۱ عکس‌ها
- ۲۴۱ نمایه

دیباچه



در سال‌های اخیر مراجع جوانان خواهان آگاهی از آنچه در سال‌های پیش از ۱۳۵۷ در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان گذشته است از یک طرف و کنجکاوی پژوهشگران ایرانی مقیم ایران و دیگر کشورها، از طرف دیگر، به من برای به دست آوردن اطلاعات درباره کانون، به ویژه کتابخانه‌های شهری و روستایی و عشایری آن، زیادتر شده است. این البته به علت دانش فوق العاده یا دارا بودن اطلاعات ویژه من نیست که محل مراجعه قرار می‌گیرم؛ متأسفانه مدیران کتابخانه‌های کانون (از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷) یا درگذشته‌اند، یا سال‌هاست — حتی پیش از ۱۳۵۷ — ایران را ترک کرده‌اند. از مدیران کتابخانه‌های کانون تا سال ۱۳۵۷، فقط من رنده‌ام و در ایران هستم.

تا به امروز اصرار برای مصاحبه تصویری هم خیرنی زیاده بوده است، ولی هیچ‌گاه نپذیرفته‌ام — احمد رضا احمدی هم، که در ایران است، کثرت نپذیرفته است — چون سوابق نشان می‌دهد که این‌گونه گفت‌وگوها، پس از سرتاژه‌های داخواه و گاه با نیت‌های خاص و ناشناخته، یا در پی اغراض سیاسی، به فیم‌های من انجامد که عمدتاً، با قصد و غرض یا بدون سوءنیت و از سر بی‌مبالاتی، از جاهایی سر درمی‌آورند و از شبکه‌هایی پخش می‌شوند که جز هتک حیثیت یا ماجرآفرینی‌های بعدی، یا هر دو، برای کسانی مانند من حاصلی ندارند. با این حال، تا کنون با چند نفر حضوری یا به صورت مکتوب گفت‌وگو کرده‌ام.

از چهار گفت‌وگو و یک نوشته‌ای که در این کتاب آمده، سه گفت‌وگو و یک نوشته

پیش‌تر در جاهای مختلف منتشر شده است. اما برای این‌که مراجعان و خواستاران اطلاعات دربارهٔ قانون از خرید منابع متعدد، که گاه در دسترس هم نیستند، آسوده شوند، و از طرف دیگر تا زنده هستم آن‌چه در خاطر دارم به‌صورت نوشتار برای آیندگان بر جای بگذارم، تصمیم گرفتم این مجموعه را، البته پس از بازبینی و ویرایش، آمادهٔ انتشار کنم. مجموعهٔ اطلاعات گردآمده در این چهار گفت‌وگو و یک نوشتهٔ اضافی آن نیز گفت‌وگو بوده است) برای پژوهشگران دست‌مایهٔ خوبی است و برای همکاران پیشین قانون، به‌ویژه کتابداران و دیگر همکارانی که در مدیریت کتابخانه‌ها افتخار همکاری آنان داشتم و چون من گرد پیری بر سروروی آنان نشسته است، یادآور خاطرات تلخ و شیرین سال‌های دور است؛ شاید خواندنش رویدادهایی را برای آنان زنده کند، به‌یاد آوردنشان مایهٔ مباهات است، افتخاراتی که نقش و تأثیرشان تا ابد، چون نقش که بر سنگ حک شده است، بر جای خواهد ماند.

اما انتشار این مجموعه یک بحث اساسی دیگر هم دارد. در سال‌های اخیر، به‌مناسبت‌هایی، در چند کشور مجله‌هایی برای بزرگداشت قانون برپا کردند، به‌ویژه در پنجاه‌سالگی قانون (۱۳۹۴)، یا فیلم‌هایی تهیه شد که از تلویزیون‌های بیگانه پخش کردند. همچنین در همان تلویزیون‌ها گفت‌وگوهایی با کسانی که سابقهٔ فعالیت در قانون داشتند صورت گرفت و در کمال شگفتی و تأسف، پایه‌های اصلی و بنیادین قانون، یعنی کتابخانه‌ها و کتابداران، و در مرحلهٔ بعدی، مربیان آموزش‌های هنری کتابخانه‌ها، را یا به‌کلی فراموش کردند (به قول حکیم ابوالقاسم فردوسی: تو گویی فرامرز هرگز نبود!) یا سرسری از نقش اساسی ایشان گذشتند و آن‌چنان که سزاوار است از آنان و خدماتشان یاد نکردند. آن‌ها هیچ‌گاه به این اشراف نرسیدند که کتابخانه محل بالندگی و رشد فضیلت‌های اعضا بود. اگر رذیلتی هم وجود داشت به‌تدریج از بین می‌رفت و به فضیلت تبدیل می‌شد. یکی از علت‌های اساسی این وضعیت این بود که کتابدار قانون فقط کتابدار نبود. مونس اعضا بود، به‌ویژه در مناطق فقیرنشین. کتابدار حتی مشاور اعضا هم بود؛ رازدار آنان بود؛ راهنمای آنان در بحران‌های نوجوانی و جوانی بود. در کتابخانه

بود که اعضا همکاری و تعاون و معاشرت درست را فرامی گرفتند. گذشته از این‌ها، آگاه شدن من از متنی بود که یکی از مدیران پیشین کانون، که فقط دو-سه سال پیش از ۱۳۵۷ در کانون مأمور خدمت بود و سال‌هاست در پاریس به سر می‌برد، برای دانشنامهٔ ایرانیکا نوشته و کانون را در امور سینمایی و فستیوال و انتشارات خلاصه کرده بود! خانم امیرارجمند متن را می‌بینند. با من تماس گرفتند و بسیار ناراضی بودند. متن را برایم فرستادند و خواستند بخوانم و نظرم را بگویم. خواندم بسیار ناقص بود. حق با خانم امیرارجمند بود. نظرم را به ایشان اطلاع دادم. نویسندهٔ متن که بهانه‌ها و کتابداران و مربیان هنری را فراموش کرده بود. به همین ترتیب برخی از واحدهای اساسی کانون مانند مدیریت آموزش، مدیریت پژوهش و خدمات مهارتی و مدیریت‌های پشتیبانی و... خانم ارجمند با استاد یارشاطر تفاهم می‌کنند که من اصلاح را هم به عهدهٔ آقای دکتر محمد اشرف و من می‌گذارند و فراموش می‌شود. بدون امضای من مطلبی چاپ نشود. همان شب استاد یارشاطر با من تماس گرفتند و گفتند: منتظریم. این کار سه ماه وقت من را گرفت، ولی شادمان بودم که آن‌چه ریسمان کانون منتشر می‌شود از آن‌همه غیب و نقص عاری خواهد بود. سرانجام متن نهایی، اگرچه نه صددرصد ولی با کمترین ایراد — ایرادهایی که ناشی از دخالت ناشایستهٔ یکی از ویراستاران ایرانیکا بود — به چاپ سپرده شد. از مزایای متن جدید در دانشنامهٔ معتبر ایرانیکا یکی است که اولاً کتابخانه‌ها و کتابداران در صدر قرار گرفته‌اند، ثانیاً، موضوع عنوان شده که آن‌چه پس از کتابخانه‌ها در کانون به وجود آمده برای پاسخ‌گویی به نیازهای کتابخانه‌ها بوده است. خانم امیرارجمند هم بارها یادآور شده‌اند که اگر کتابخانه‌ها بود هیچ‌کدام از واحدهای دیگر کانون به وجود نمی‌آمد.

هدف دیگری هم از انتشار این کتاب دارم. مدیریت در کانون را در ۲۳ سالگی آغاز کردم. سابقهٔ مدیریت نداشتم. در رشتهٔ مدیریت هم درس نخوانده بودم، در حالی که کتابخانه‌ها محیط پرجوش و خروشی بود و مدیرش می‌بایست دانا، مجرب، و انرژی‌رانی باشد. من فقط انرژی داشتم و کتاب زیاد خوانده بودم. بنابراین، شک نکنید

که در نخستین سال‌های مدیریت تصمیم‌هایی گرفته‌ام که نادرست بوده است و قطعاً همکارانی را، بر اثر تصمیم‌های نادرست، البته نه ناشی از سوءنیت بلکه به سبب خامی و بی‌تجربگی و به‌ویژه ناآگاهی نسبت به مدیریت منابع انسانی، آزرده‌ام. در نیمه دوم سال‌های مدیریت در کانون — و بیش از آن در سال‌های مدیریت پس از کانون (از شهریور ۱۳۲۹ تا امروز، چهاردهم مرداد ۱۳۹۹، روز امضای فرمان مشروطیت در ۱۲۸۰ ه.ج) — بود که به اشتباهات و نقاط ضعف خود (که هنوز هم دارم) پی بردم. از فرصت استفاده می‌کنم و از تمامی همکاران ارجمندی — اکثریت نزدیک به تمامی آنان هم — نام‌های جوان بودند — که سال‌های بی‌تجربگی و خامی‌ام را تاب آوردند عذر می‌خواهم. از نام‌های امیرارجمند هم پوزش می‌خواهم. اعتماد ایشان به جوانان حیرت‌انگیز بود. البته خودش هم جوان بودند و در ۲۶ سالگی کانون را پایه‌گذاری کردند و به راه انداختن قطعاً جوان ۲۳ ساله، علاوه بر زیردستان خود، برای مدیر بالادست خود هم مشکل آفرین است و من نیز چنین مشکلاتی برای ایشان به‌بار آورده‌ام. امیدوارم ایشان هم مرا ببخشند.

این گفت‌وگوها در فاصله‌های زمانی متفاوت انجام شده، ولی دارای موضوع و مضمون مشابه بوده‌اند. بنابراین، مواردی به‌ناچار تکرار شده است. من تابع پرسش‌های مصاحبه‌کنندگان بوده‌ام. همچنین احتمال می‌دهم در مواردی اطلاعات ناقصی را نقل کرده باشم، ولی در گفت‌وگو یا گفت‌وگوهای بعدی آن را اصلاح و بی‌نقص در اختیار پرسش‌گر گذاشته باشم. تأکید می‌کنم که این ایرادهای احتمالی علت دیگری جز فاصله زمانی گفت‌وگوها و یکی بودن موضوع و مضمون آن‌ها ندارد و این‌که نخواستیم این گفت‌وگوها را، برای انتشار در این کتاب، کوتاه یا بلند کنیم، یا تغییری در آن‌ها بدهیم.

و نکته آخر این‌که کاستی‌های کتاب را بفرمایید تا اگر چاپ دیگری در کار بود رفع نقص کنم.